

# خدا، جهان و انسان

زندگی مؤمنانه، جلسہ چہارم



محسن کدیور

۱۱ آبان ۱۴۰۰

### خلاصه جلسه سوم (هسته سخت اسلام):

هسته سخت اجزای اساسی و بنیادی هر چیزی است که با انتفای آن اجزاء، آن چیز منتفی می شود. تعابیر ذاتی و ضروری نزدیک به آن است.

هسته سخت اسلام وجود حقیقی دارد، وهمی و قراردادی نیست، و قابل شناخت است.

هر کسی اعم از خداناباور و خداپاور، مسلمان و غیرمسلمان، متخصص علوم اسلامی و غیرمتخصص، حوزوی و دانشگاهی و حتی فاقد هرگونه تحصیلات کلاسیک، روحانی و غیرروحانی مجاز است در این زمینه و هر زمینه دیگری از امور اسلامی بدون هرگونه محدودیتی اظهار نظر کند.

تخصص در علوم اسلامی شرطی عقلایی است که در کلیه رشته های علوم به دقت رعایت می شود «ضامن کاهش خطا» است.

مراد از تخصص در علوم اسلامی روحانی بودن، فقاقت، یا دانش آموخته حوزه های علمیه بودن نیست. عالمی که تاخیر فاز فرهنگی دارد و مقتضیات زمان و مکان و موضوع حکم کلامی، اخلاقی، یا فقهی مورد بحثش را درست نمی شناسد اصلاً متخصص محسوب نمی شود.

نسبت به سوء استفاده کردن از شرط تخصص در علوم دینی باید به شدت حساس بود و از اینکه از آن نردبانی برای مناصب سیاسی، اقتصادی و اجتماعی یا حربه ای برای محدود کردن آزادی بیان مردم شود باید به شدت

اجتناب کرد و این با جدایی نهاد دین از دولت و نفی هرگونه امتیاز ویژه برای روحانیون و منسوبان به دین در عرصه عمومی ممکن است.

گاهی اظهارنظرهای افراد غیرمتخصص در علوم دینی باعث می شود متخصصان این حوزه متوجه نکاتی شوند که از آنها غفلت کرده بودند.

شرط دوم در شناخت صحیح هسته سخت اسلام لزوم سازگاری با کتاب و سنت معتبر است.

بدون شناخت دقیق هسته سخت اسلام اولاً دینمان را درست نشناخته ایم، ثانياً در نواندیشی‌های دینی و تبیین و تفسیر متغیرات معیاری برای شناخت درست از نادرست نداریم، ثالثاً نمی دانیم نسبت به حفظ کدام بخش از تعالیم اسلامی حساسیت بیشتری داشته باشیم.

زندگی مؤمنانه یعنی آن گونه زیستن که این هسته سخت در نظر و عمل محفوظ بماند و حقیقتاً محور زندگی ما باشد، منش و روشمان سازگار با آن باشد. برای کسی که دین در زندگی او دیگر نقش اساسی بازی نمی کند و در حد نقش یک سیاهی لشکر تنزل کرده است البته بحث هسته سخت اسلام اهمیتی ندارد یا بسیار کم اهمیت است.

اجزای هسته سخت اسلام: ایمان به خداوند، ایمان به معاد، ایمان به غیب، ایمان به نبوت محمد بن عبدالله (ص)، وحی و قرآن، سنت معتبر پیامبر (ص)، اخلاق، عبادات، شبه مناسک یا امور توقیفی، و سرخط برخی احکام و قواعد معاملات.

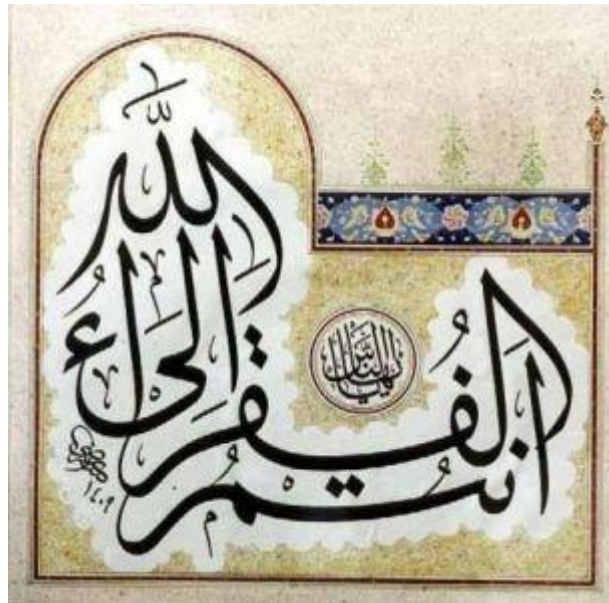
امام حسین (ع) برای «حفظ هسته سخت اسلام» جان داد: حفظ معالم دین، کتاب خدا و سنت پیامبرش، عدالت، امنیت، و عمل به فرایض الهی.

مقدمه. مدتی این مثنوی تأخیر شد، قرار بود ماهیانه این جلسات برگزار شود، اما جلسه چهارم به جای یک ماه شش هفته دیرتر دارد برگزار می شود. بابت تأخیر موجه پیش آمده عذرخواهی می کنم. امیدوارم از این به بعد جلسات به شکل مرتب برگزار شود. از پیگیری مداوم برگزارکنندگان و صبر دوستان تشکر می کنم.

نخستین مؤلفه هسته سخت اسلام و رکن اصلی زندگی مؤمنانه «ایمان به خداوند» است. زندگی مؤمنانه بدون «حضور مؤثر خدا در تمامی اجزای زندگی مؤمن» محقق نمی شود. بحث در حضور و نقش مؤثر است، نه حضور منفعل و نقش تزئینی و تشریفاتی، که بود و نبودش تفاوتی ندارد. حضور مؤثر خداوند در سه ساحت می تواند مورد بحث قرار گیرد: در هستی، جهان و طبیعت؛ در اجتماع بشری در طول تاریخ و اکنون در جامعه انسانی؛ و بالاخره در نفس انسانی یعنی در جان خودمان به صورت منفرد و مجزا.

در مورد خالق بودن خدا فعلاً بین مؤمنان بحثی نیست، همه این نقش را قبول دارند. بحث در نقشی بیشتر از خالقیت است. خدا خالق هستی، جهان و طبیعت و خالق انسان و در نتیجه تاریخ و جوامع انسانی و آحاد آدمی است. اما حقیقتاً نقش خداوند بعد از خلقت عالم و آدم چه بوده است. به نظر می رسد انتظارات و اطلاعات ما از نقش الهی با واقعیت آن تفاوت دارد و این تفاوت باعث اشکالات فراوان دینی و اجتماعی و بحرانهای فردی شده است. کوشش می کنم در سه ساحت مذکور نقشی که خدا در متون دینی، فلسفی و عرفانی - یعنی سه راه معرفت متافیزیک - به عهده دارد را با نقشی که در تلقی عمومی مشاهده می شود مقایسه کنم. خواهیم دید گاهی با افزایش عوامانه و بی پایه انتظارات از خدا چقدر به خدا باوری و دینداری ضربه وارد شده است. این جلسه متناسب با سه ساحت یادشده شامل سه بخش است.

## بخش اول. خدا و جهان



این بخش شامل سه بحث به شرح ذیل است: نیاز دائمی جهان به خداوند، تفاوت خدای رخنه پوش با خدای اسلام، و معجزات و شرور طبیعی.

## بحث اول. نیاز دائمی جهان به خداوند

خداوند که هستی کامل است ماسوای خود را ایجاد کرده است، ماسوای خداوند موجوداتی ناقص هستند که البته طیفی را تشکیل می دهند از موجودات مجرد از ماده از قبیل فرشتگان که نقصان کمتری دارند تا موجودات مادی که نقصان بیشتری دارند و وجودشان محدودیتهای زمانی و مکانی دارد. اما همه موجودات اعم از مجرد و مادی در تمام وجودشان نیازمند موجود بی نیاز مطلق یعنی خداوند هستند، موجوداتی که چند صباحی بیشتر زنده نیستند در همان ایام کوتاه نیازمند به خداوند هستند، موجودی همانند انسان که حدودا یک سده زنده است نیاز بیشتری به خدا دارد، و موجوداتی از قبیل فرشتگان که فرازمان هستند نیازشان به خداوند نیز به همین میزان بیشتر است. این وابستگی ذاتی تمام عالم به خداوند به فقر ذاتی موجودات و غنای ذاتی خداوند تعبیر می شود. این نکته مهم

در این آیه ترسیم شده است: يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (فاطر ۱۵) (ای مردم شما همگی نیازمند به خدائید، تنها خداوند است که بی نیاز است). فقط انسانها فقیر نیستند، همه موجودات غیرخداوند فقیر هستند. ملاصدرا حکیم بزرگ قرن یازدهم اصطلاح بسیار جالبی در این زمینه وضع کرده است. فلاسفه قبلی ماسوی الله را ممکن الوجود و خداوند را واجب الوجود معرفی می کردند به این معنی که تنها وجود او ضرورت دارد، و عدم در آن راه ندارد، اما موجودات دیگری می توانند نباشند یا بودنشان کامل نیست یعنی در نحوه بودنشان خلل و عدم راه دارد. ملاصدرا امکان وجودی را به «امکان فقری» ارتقا داد، تنها غنی بالذات اوست و ماسوای او همیشه فقیر و نیازمند او هستند. این نیازمندی منحصر به وقت ایجاد و احداث و خلقت نیست تا بعد از آن مرتفع شود، بلکه این نیاز دائمی است، همواره با اینگونه موجودات است، رفع شدنی نیست.

این رشته های وابستگی غیرخداوند به خداوند با قوانینی عمومی و جاری در جهان هستی سرشته شده است. این قوانین عام الهی در عالم غیب و عالم شهادت یا جهان ماورای احساس و جهان محسوس جاری است. در زبان دینی به این قوانین «سنن الهی» گفته می شود. ما با دانش اندکمان به اندکی از این قوانین علم داریم. در کتاب و سنت به برخی از این سنن الهی اشاره شده است. فلسفه و عرفان برخی از قوانین عالم غیب و شهادت را کشف کرده اند. علوم تجربی عهده دار کشف قوانین عالم مادی هستند. برای مثال اینکه ما قانون جاذبه یا گردش سیارگان، یا گردش الکترونها دور هسته اتم، یا علل بسیاری بیماریها و نیز راه علاج آنها را کشف کرده ایم در حقیقت پرده برداری از همین سنن الهی در طبیعت است.

### بحث دوم. تفاوت خدای رخنه پوش با خدای اسلام

نخستین تلقی نادرست همینجا خودش را بروز می دهد. پنداشته می شود که بخشی از طبیعت را که شناخته ایم. به قوانین آن اشراف پیدا کرده ایم کاری به خدا ندارد، منطقه متعلق به خدا بخش مجهول و تاریک طبیعت است،

آنجا که تا کنون از علل آن بی اطلاعیم و در نتیجه توان مقابله با آن را نمی دانیم. سهم خدا بیماریهای لاعلاج و پدیده های ناشناخته طبیعی است و سهم انسان کلیه پدیده هایی که دانش بشری توانسته از آن سر در بیاورد. این تلقی کاملاً نادرست و عوامانه است.

از منظر مؤمن به خدا قوانین موجود در طبیعت اعم از آنکه تا کنون توانسته ایم آنها را کشف کنیم یا بعداً کشف خواهیم کرد همه توسط خداوند در دل طبیعت به ودیعه نهاده شده است و در حقیقت این قوانین همان رشته های وابستگی پدیده های طبیعی به خداوند است. کشف پدیده های طبیعی به استحکام بیشتر ایمان مؤمنان می انجامد. کسی که می پندارد با پیشرفت علوم تجربی ایمان به خدا کاهش می یابد در حقیقت ایمان به «خدا» رخنه پوش» با ایمان به «خدا» با معرفتی حکیمانی از قبیل ابن سینا، سهروردی و ملاصدرا را عوضی گرفته است. ما به متافیزیک متناسب با فیزیک خود احتیاج داریم. اینکه مؤمنی به لحاظ علوم تجربی از قله های دانش فیزیک و شیمی و زیست شناسی بالا رفته، اما در اعتقادات اسلامی در حد معارف ابتدایی باقی مانده و متافیزیک و فیزیک او با یکدیگر هم سطح نیست مشکل می آفریند. مشکل از پیشرفت دانش تجربی او نیست، مشکل از عدم پیشرفت دانش دینی و معارف اعتقادی اوست.

خدا جهان طبیعی را با سنن الهی خود اداره می کند. او این جهان را به گونه ای طراحی کرده است که ما می پنداریم خودگردان است، یعنی لازم نیست در هر واقعه ای خدا برخلاف سنن خود دخالت کند و نظم طبیعی را دستکاری کند. در حقیقت جهان دارد با مشیت بالغه الهی می چرخد. اتقان این تدبیر و مشیت باعث شده که گاهی طراح آن را در نظر نگیریم. نگاه مؤمنانه به جهان یعنی همه این قوانین جاری در طبیعت را متعلق به خدا بدانیم، بلکه حکمت و مشیت او را محدود به دانسته های محدود خود نشناسیم. هرچه دانش ما در عمق زمین و ژرفای اقیانوسها و دل آسمان بیشتر می شود به عظمت خدا بیشتر پی می بریم. مطالعه و تحقیق در عرصه های تجربی برای یک مؤمن

در حقیقت خداشناسی است.

### بحث سوم. معجزات و شرور طبیعی

دو نکته باقی می ماند یکی معجزات و دیگر شرور طبیعی که کوشش می کنم در این مجال به آنها بپردازم.

الف. اما معجزات نفی سنن الهی در طبیعت نیست، بلکه انجام امور از طریق است که از علم عادی مخاطبان مخفی است. در معجزه محال عقلی رخ نمی دهد محال عادی و وقوعی چرا. در عین پذیرش معجزه آن را همانند اشاعره بابی برای نفی سنن الهی و نقض قانون علیت نمی کنیم. به علاوه معجزه راهی برای مقابله با افراد دیرباور گذشته بوده است. آن دوران گذشته است، امروز دوران اقناع و استدلال است.

ب. اما شرور طبیعی از قبیل سیل، زلزله، آتش فشان، و بیماری ها بحث تفصیلیش در سلسله مباحث خدا و شر (بهار و تابستان ۱۳۹۹) گذشت. هیچکدام از این پدیده های طبیعی به خودی خود شر نیستند. اینها عوارض جهان طبیعی است. جهان طبیعی منهای شرور نسبی آن غیرممکن است. انسان با عقل خداداد خود به تدریج دارد راه مقابله با این پدیده های طبیعی مزاحم را پیدا می کند. به عبارت دیگر از منظر مومنانه مقابله با این شرور ابتلاست که باعث ارتقای دانش بشری و آبدیدگی و گرایش بیشتر به سمت خداوند می شود.

نتیجه: در ساحت نخست جهان پر از خداست. هیچ پدیده طبیعی بدون برنامه پیشینی، قدرت، علم، حکمت و خیرخواهی مطلق خداوند اتفاق نمی افتد. کشف هر پدیده طبیعی نشانه ای دیگر از عظمت خداوند است. آنچه شرور طبیعی نامیده می شوند با احتساب خیر کثیر موجود در عالم کاملاً قلیل و لازمه برخورداری از آن خیر کثیر محسوب می شوند. منظر مؤمنانه در جهان هستی بدون مشکل پیش می رود. اگر کسی در وجود خدا تردید دارد آن مسئله دیگری است. مؤمن با باور به خداوند مشکل لاینحلی ندارد. مسائل جدید علوم طبیعی از قبیل تکامل داروینی، فیزیک کوانتم، انفجار بزرگ، پیشرفتهای علوم مغز و اعصاب هیچکدام مشکلی جدی برای خدا باوری



ایجاد نکرده اند، بلکه عرصه های جدیدی را بر خدا باوری گشوده اند.

### بخش دوم. خدا، تاریخ و اجتماع انسانی



این بخش شامل دو بحث به شرح زیر است: انتظاراتی نابجا از خدا و پاسخ به دو اشکال رایج.

#### بحث اول. انتظاراتی نابجا از خدا

قضیه وابستگی فقری وجودی انسان به خداوند تفاوتی به وابستگی جهان به خداوند ندارد. اما انسان برخوردار از عنصر عقل و اختیار و امکان گزینش شر داستان دیگری دارد. خداوند دو عامل درونی و بیرونی را برای هدایت انسان در اختیارش گذاشته است: فطرت حق طلب و خداجو و پیامبران الهی. انسان می تواند به هر دو راهنمای درونی و بیرونی پشت کند و ضلالت را انتخاب کند، همچنانکه می تواند به ندای وجدان و پیامبران الهی گوش فرادهد و رستگار شود. زندگی مؤمنانه یعنی به ندای وجدان و پیامبران گوش فرادادن.

در طول تاریخ قدرت علی الاغلب در دست انسانهای نامهذب و ستمکار بوده است. در دنیای کنونی هم غالب

جوامع انسانی از فقدان عدالت، آزادی یا رفاه رنج می‌برند و تبعیض، فقر، و خفقان مشکل اغلب جوامع انسانی است. می‌توان گفت زندگی جمعی انسانها غالبا با رنج، درد و به دور از آرامش و خوشبختی همراه بوده است. پرسیده می‌شود: چرا خدا به نفع مظلومان و بر علیه ظالمان کاری نکرده و نمی‌کند؟ چرا ظلم ادامه دارد و رنج و درد آدمی پایانی ندارد؟ چگونه باید خدا را در تاریخ و اجتماع حس کرد؟ اگر خدایی نبود چه می‌شد و چه فرقی می‌کرد با اکنون که او وجود دارد؟

در پس این پرسشها یک انتظار است: خدا می‌بایست علاوه بر فطرت حق جو و ارسال پیامبران شخصا در دفاع از حق و سرکوب باطل مایه می‌گذاشت و اجازه نمی‌داد تبعیض و بی‌عدالتی بر جوامع انسانی سیطره پیدا کند. این همان قضیه شر اخلاقی است که تفصیل بحث آن در مباحث [خدا و شر](#) (۱۳۹۹) گذشت. توضیح اینک تمامی این شرور ناشی از اختیار و آزادی انتخاب انسان است. انسانهای شیطان صفت با سوء استفاده از این نعمت خداداد عملا با پشت پا زدن به فطرت و تعالیم الهی پیامبر عامل اصلی رنج و درد و بدحالی دیگر انسانها می‌شوند. خدا انسانها را در این دنیا به حال خود گذاشته است، یعنی با محترم شمردن آزادی و اختیاری که به آنها اعطا کرده است و انذار از زیرپا گذاشتن وجدان و تعالیم الهی بنا ندارد پاداش و مجازات اخروی را در این دنیا انجام دهد.

اگر قرار شود خدا بر علیه باطل و در دفاع از حق در دنیا وارد شود دو راه دارد: یکی سلب اختیار انسانها و فرشته صفت کردنشان به نحوی که امکان به فعلیت درآوردن باطل نداشته باشند، دیگری انسانها مسلوب الاختیار نشوند، اما خداوند با وارد کردن نیروی غالب در همین جهان بر علیه باطل وارد کارزار شود. هر دو راه اول خلاف سنن الهی انسان در جهان و تاریخ است. اما راه اول نقض برنامه اصلی الهی در خلقت انسان است. خدا در روایت قصه خلقت در مقابل اعتراض فرشتگان به فساد و خونریزی برخی انسانها می‌گوید چیز می‌داند

که آنها نمی دانند (بقره، ۳۰) و در دیگر آیات کرامت انسان در عقل و اختیار او معرفی می شود و اینکه شخصا حق را انتخاب کند. با سلب اختیار آدمی در اختیار شریک همه این برنامه عظیم منتفی می شود. به علاوه این نقض سنت آزادی و مسئولیت انسان است.

اما راه دوم خلاف سنت الهی ابتلا است. خدا اراده کرده که انسان در دنیا مورد فشار و آزمایش قرار گیرد و در کوره این فشارها تفتیده شود و علیرغم فشارها و رنجها و دردها حق را انتخاب کند و بر آن استقامت کند و از مزایای اخروی آن بهره مند شود. با ورود نیروی غیرمتعارف الهی بر علیه باطل عملا سنن الهی ابتلا و استدراج و املاء نقض می شود. (برای اطلاع بیشتر از «سنن الهی» بنگرید به مباحث [قرآن و انسان معاصر](#)، ۱۳۸۵) در حالی که در این صورت عملا اختیار انسان عبث خواهد بود، چرا که با پارتی بازی و امتیاز ویژه باطل از صحنه حذف شده است و این چه گلی به سر حق است؟ کسانی که چنین انتظاراتی از حضور مستقیم خدا در مرافعات و نزاعهای انسانی دارند متوجه لوازم باطل انتظارات خود نیستند.

### بحث دوم. پاسخ به دو اشکال رایج

اما اگر قرار است خدا در قبال شرور انسانی مستقیما در این دنیا وارد کارزار نشود دو اشکال مطرح می شود: یکی قضیه دعا و دیگری عدم تفاوت باور به خدا و عدم باور به اوست.

**الف.** توضیح این اشکال اول: خدا در قرآن فرموده است دعا کنید اجابت می کنم. کمتر مؤمنی می توان سراغ گرفت که برای رفع موانع زندگیش دعا نکرده باشد و از آن سو کمتر دعایی را می توان سراغ گرفت که مستجاب شده باشد! در حالی که بسیاری از دعاهایی که مستجاب نشده از سوز دل و با صمیمیت تمام از خدا خواسته شده است و نمی توان گفت سرسری صورت گرفته است. تازه اگر دعا مستجاب شود یعنی اسباب متعارف و عادی نقض شده است و قرار شد خدا از سنن الهیش کوتاه نیاید. بنابراین نتیجه این می شود دعا فایده ای ندارد و عملا

استجابتی درکار نیست!

اما پاسخ اشکال: اولاً هر دعایی به مصلحت انسان باشد مستجاب می شود قطعاً. اما باید باور کنیم بسیاری اوقات ما مصالح خفیه احوال خود را تشخیص نمی دهیم. حداقل برای خود من شخصا مکرراً اتفاق افتاده که بعد از مدتی متوجه شده ام مصلحتم عدم استجابت برخی دعاها بود و من بی توجه بودم و چقدر خدا را شکر کردم که آنچه صلاح من بوده محقق کرده نه آنچه من خواسته بودم و مطالبه کرده بودم. ثانیاً قطعاً خدا برخی دعاها را مستجاب کرده است. تجربه شخصی هر یک از ما گواه است. من شهادت می دهم که این امر برای خودم رخ داده است. ثالثاً استجابت برخی دعاها خرق عادات عادی است اما نقض سنن الهی یا اسباب علت و معلول نیست. رابعاً استجابت بسیاری از دعاها به گونه دیگری است، به جای تصرف در واقعیت خارجی خداوند جان دعاکننده را به گونه ای تغییر می دهد که او راضی می شود، یعنی گسترش وجودی دادن به او، ظرفیتش را بالا بردن، او را همسو با رود خروشان هستی نمودن و راضی به رضای خود کردن. مؤمن چنان اعتمادی به خدا دارد که می داند اگر استجابت دعا به مصلحتش باشد قطعاً صورت می گیرد و اگر مستجاب نشود قطعاً به مصلحت او نبوده است و در هر صورت در دعا چنان حالی به مؤمن دست می دهد که به عاشق در حال معاشقه با معشوق. (برای اطلاع بیشتر بنگرید به [مسئله دعا](#)، ۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۹)

ب. توضیح اشکال دوم: اگر خدا قرار نیست در منازعات انسانی در دنیا دخالت کند پس چه فرقی است بین بودن و نبودنش؟ خدا غایب است: الهیات غیبت! بین مؤمن به خدا و کافر به او فرقی نیست، هر دو در کارزار زندگی دست و پنجه نرم می کنند، مثلاً یکی با باور به خدا و دیگری بدون آن برای استقرار عدالت و آزادی مبارزه می کنند، یکی دیندارانه و دیگری به شکل ماتریالیستی. این دو مبارزه چه فرقی دارد؟ هیچ. یعنی بود و نبود خدا در مبارزه سیاسی اجتماعی فرقی ندارد.

پاسخ اشکال: این هم برخاسته از انتظاری خلاف واقع از حضور خدا در جوامع انسانی است. مگر قرار است تحقیق یک مؤمن با تحقیق یک کافر در حوزه علوم طبیعی یا ریاضی یا علوم انسانی و اجتماعی فرقی داشته باشد؟ هرکدام مبتنی بر موازین علمی باشد موفق می شود ولو محقق آن کافر باشد، و هر کدام مبتنی بر موازین علمی نباشد مردود می شود ولو محقق آن مؤمن باشد. اگر جز این بود باید در عدالت خدا تردید می کردیم.

در عرصه تلاش و مبارزات اجتماعی و سیاسی نیز آن تلاشگر و مبارزی که قواعد سیاسی و اجتماعی را رعایت کند تلاشش به نتیجه می رسد ولو خدا باور نباشد، و آن که بدون برنامه و تجربه لازم و بدون رعایت موازین اجتماعی سیاسی تلاش کند به جایی نمی رسد ولو خدا باور باشد. قرار نیست ایمان به خدا جبران کننده تنبلی ها و ندانم کاری های ما باشد. خدا به ما عقل داده تا با آن موازین علمی تحولات سیاسی و اجتماعی را کسب کنیم، نتیجه تابع درست عمل کردن است نه در گرو ایمان به خدا. آری خدا در چنین اموری نقشی ایفا نمی کند و نباید هم بکند. خدا خدایی می کند، قرار نیست خدا کار انسانها را به عهده بگیرد. چنین انتظاراتی گزاف و نادرست است. نگرش خودمان را اصلاح کنیم و از خدا چنین انتظاراتی نداشته باشیم.

این دست انتظارات از خدا شبیه انتظاراتی است که از دین می رود و وقتی برآورده نمی شود دین متهم به ناتوانی می شود. انتظار علوم تجربی، علوم ریاضی، علوم انسانی و علوم اجتماعی از دین از این دست است. کسی که می پندارد دین باید سیاست و اقتصاد و مدیریت و حقوق جامعه را به سامان آورد و با چنین نگرشی متخصصان دانشهای دینی را متصدی حوزه عمومی کرده است مثلا اداره کشور را به دست فقها یا روحانیون سپرده خطایی فاحش و اشتباهی سهمگین مرتکب شده است. اینها کار عقل و تجربه بشری است چه ربطی به دین دارد. پیامدهای تلخ و تاسف بارش را در ایران داریم با پوست و گوشتمان لمس می کنیم و همسایگان در افغانستان دوباره لمس خواهند کرد. آری حضور خدا و نقش اصلی او در تحول جان آدمی است که در مبحث بعدی بررسی

می‌کنم.

**نتیجه:** سنن الهی در تاریخ و جوامع انسانی حاکم است. خدا از یک سو به آدمی عقل و اختیار داده است و از سوی دیگر از دو طریق فطرت و ارسال پیامبران حق را از باطل تمییز داده و انسانها را به تبعیت از حق دعوت کرده است. اما در قبال گزینش باطل از سوی انسانها چه سهوا و چه عمدا در دنیا دخالتی نمی‌کند ولو مقابله با حق به رنج و درد دیگر آدمیان منجر شود. انسان موظف است خود بر اساس سرمایه خداداد و تعالیم الهی از حق دفاع کند و از باطل پرهیز کند. قرار نیست خداوند در منازعات دنیوی بر علیه حق ستیزان و در دفاع از مظلومان دخالت کند و سنن خود را در تاریخ و جامعه نقض کند. استجابت دعا هم هرگز به معنای نقض سنن لایتغیر مذکور نیست بلکه به معنی گسترش ظرفیت وجودی دعا کننده و راضی کردن اوست. البته هر دعایی که به مصلحت حقیقی دعا کننده باشد قطعاً مستجاب می‌شود. در مبارزات سیاسی و اجتماعی شرط موفقیت رعایت موازین علمی است نه ایمان به خداوند.

### بخش سوم. خدا و باطن آدمی



این بخش شامل دو بحث به شرح ذیل است: سه نقش جدی خداوند و پاسخ به چند پرسش رایج.

### بحث اول. سه نقش جدی خداوند

اگرچه عالم و آدم در سراسر وجودشان نیازمند خداوند هستند و این فقر وجودی مرتفع شدنی نیست، اما خداوند در طبیعت و تاریخ با سنن الهی خود تدبیر می کند و انتظار دخالت برای رفع شرور طبیعی و انسانی انتظاری گزاف است. خداوند با اعطای عقل و اختیار به انسان و فطرت و ارسال رسولان حجت را بر انسان تمام کرده و در این دو ساحت حضور و نقشی دیگر ندارد. اما ساحت سومی به نام جان آدمی یا باطن او یا نفس و ضمیر انسانی است. در این ساحت مؤمن بودن با مؤمن نبودن تفاوت جوهری دارد.

**الف.** در این ساحت خدا چندین نقش را به عهده دارد. خداوند ناظری عالی است. مؤمن خود را در محضر خدا می داند، محضری که روز و شب ندارد، و هیچ چیز از نگاه او پنهان نیست. این نظارت بسیار مؤثر است. وقتی ناظر آگاه از هر چیز، قادر بر هر چیز، خیرخواه مطلق باشد بزرگترین معنی را به زندگی مؤمن می بخشد. اینکه بدانی کسی هست که می داند تو در چه موقعیتی هستی، از حال و روز تو آگاه است، اینکه هر جا هستی تنها نیستی، بی کس نیستی، امیدآفرین و نیروبخش است. با چنین ناظر عالی هر درد و رنجی تحمل کردنی است، هر چه صفات این ناظر کامل تر و جامع تر باشد نظارتش مؤثرتر است. ناظری که در سرای دیگر داور است، داوری عادل و منصف در عین حال بسیار بخشنده و بسیار مهربان، با نظارت چنین ناظری معنای زندگی با نبود آن از زمین تا آسمان فرق دارد. اصلاً بزرگترین اثر ایمان همین است.

**ب.** نقش دیگر خدا در زندگی مؤمن محبوبیت اوست یعنی رابطه مودت، محبت و عشق. مؤمن خدا را دوست دارد، خدا محبوب اوست. این محبت دو طرفه است، کسی هست که ما را دوست دارد، آن هم چه کسی با علم و قدرت و خیرخواهی مطلق و بخشش و محبت بیکران. با چنین دوست و محب و عاشقی مؤمن چه کم دارد؟ از آن سو با

چنین محبوب و معشوقی زندگی چنان شیرین می شود که به وصف در نمی آید. با چنین عشق و محبتی و محبوب و معشوقی که در نظارت و حضور او زندگی می کنیم زندگی به اوج تعالی و جذابیت درمی آید. زندگی مؤمنانه به معنی زندگی عاشقانه با هیچ سبک دیگری از زندگی قابل مقایسه نیست.

ج. تأثیر دیگر خدا در زندگی مؤمنانه قدرتی است که مؤمن از این راه کسب می کند. این قدرت معنوی و روحانی است. مؤمن با این قدرت روحی که برگرفته از ایمانش به خداوند است هر سختی را تحمل می کند، و به جنگ هر ناملایمی می رود. این قدرت معنوی و روحی مانع از افسردگی و سرگشتی مؤمن است. او با چنان ناظر، دوست و محبوب و معشوقی از چنان سلامت روح و روان برخوردار است که ناخدا باوران به او غبطه می خورند.

### بحث دوم. پاسخ به چند پرسش رایج

اکنون چند پرسش مطرح است: چرا در ضمن عبادت و پرستش، در نماز و روزه و حج و زکات حضورش را لمس نمی کنیم؟ چرا هنگام تلاوت قرآن و در ضمن دعا و مناجات حس نمی کنیم با او سخن می گوئیم؟ چرا دعاهای ما را اجابت نمی کند؟ چرا او را ولو با چشم دل نمی بینیم؟ چرا با او دل خوش نیستیم و افسرده و پژمرده هستیم؟

الف. اما پاسخ پرسش اول: اگر عبادات مان عبادت باشد و نماز نخوانیم، بلکه نماز را اقامه کنیم، و از ظواهر شرعی به باطن عبادات نقب بزنیم آن گاه نماز و روزه و حج و زکاتمان جان پیدا می کند، و حقیقتاً در وقت نماز احساس می کنی که داری با خدا سخن می گویی، و در حج یا زیارت خانه خدا صاحب خانه را واقعا ملاقات می کنی، و زکات را واقعا به دست خدا می دهی. برای آشنایی با روح عبادات یا روح نماز و روزه و حج و زکات می توانید به فصول کتابهای اخلاقی از قبیل کیمیای سعادت، احیاء علوم الدین، محجة البیضاء فی احیاء الاحیاء، جامع السعادت، و معراج السعادة مراجعه کنید. برای دست یابی به باطن عبادات، ملاقات با خداوند و سخن



گفتن با او نیاز به تمرین و برنامه ریزی است. مگر می توان بدون تمرین و مربی در مسابقات ورزشی موفق شد؟ ماهها و گاه چند سال تعلیم و تمرین می خواهد. اگر ورزش بدنی به چنین برنامه ریزی نیاز دارد، به طریق اولی ورزش روحی هم به این سادگی به نتیجه نمی رسد، تمرین و تعلیم و ممارست لازم دارد.

اگر نمازمان دولا و راست شدن است، اگر روزه مان گرسنگی و تشنگی کشیدن است، اگر حج مان دور کعبه چرخیدن و سعی صفا و مروه کردن است بدون هرگونه تغییر روحی، اگر از پرداخت زکات و انفاق لذت نمی بریم اشکالش تکلیف و وجوب عبادات نیست، تا با تأسی از مسیحیت از وجوب عبادات صرف نظر کرده و آنها را مستحب اعلام کنیم و هروقت حالش را داشتیم عبادات را به جا آوریم و نماز بی حال اسقاط تکلیفی نخوانیم و روزه بی حال اسقاط تکلیفی نگیریم، بلکه گاهی نماز با حال اقامه کنیم و اگر حالش را داشتیم روزه بگیریم، و حالش را نداشتیم - که غالبا هم نداریم! - نماز نخوانیم و روزه نگیریم، و بپنداریم مکلف بودن به نماز و روزه باعث بی روح بودن و بی سیرت بودن عبادات ما شده است.

این راه حل های روشنفکرانه پاک کردن صورت مسئله و ناشی از عدم درک درست دین خداست. این چه نسخه ای که پیچیده شده است؟ و با چنین تجویزهایی از اسلام چه باقی می ماند؟ همانطور که فرموده اند: توحید و عدالت. این دو هم که اختصاصی به اسلام ندارد. حاصل برخی تاملات روشنفکرانه گذار از اسلام است. راحت و صریح آخر قضیه را اعلام کنند و خلاص. عبادات مان عبادت نیست، چون اصلا در این بخش از دین مان سرمایه گذاری نکرده ایم، برای دستیابی به روح نماز و باطن روزه زحمت نکشیده ایم، آن وقت شکایت می کنیم چرا نماز مان بی حال است. تقصیر از خودمان است. خودمان را اصلاح کنیم. اگر هم حال اصلاح خودمان را نداریم ادعای اصلاح دین خدا را نداشته باشیم.



ب. اما پاسخ پرسش دوم: چرا هنگام تلاوت قرآن و در ضمن دعا و مناجات حس نمی کنیم با او سخن می گوئیم؟ محمد اقبال لاهوری در کتاب مشهورش احیای فکر دینی در اسلام می نویسد «آن گونه قرآن را تلاوت کن گویی جبرئیل بر تو نازل شده است». اما قرآن خواندن ما تحولی در روح و روانمان ایجاد نمی کند، انگار نه انگار که ما مخاطب یا ایها الناس و یا ایها الذین آمنواهای قرآن هستیم. فضیل بن عیاض (متوفای ۱۸۷) که از طریق دزدی امرار معاش می کرد شبی به نیت سرقت و فسق از دیوار خانه ای بالا رفته بود، از داخل خانه صدای کسی شنید که مشغول خواندن این آیه قرآن بود: أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ (حدید، ۱۶: آیا برای کسانی که ایمان آورده اند هنگام آن نرسیده که دل‌هایشان به یاد خدا نرم [و فروتن] گردد؟) فضیل با شنیدن این آیه متحول شد و فریاد برآورد که خدایا اکنون زمانش رسیده است. توبه نمود و زهد پیش کرد و از زهاد و عرفای زمانه خود شد، و از جمله راویان موثق امام جعفر صادق (ع) شد. راستی زمان تحول روح و روان ما نرسیده است؟

به گفته غزالی در «جواهر القرآن» جواهری است که قدر زر زرگر شناسد، قدر گوهر گوهری. باید غواص این اقیانوس باشی تا بتوانی از آن درّ و گوهر استخراج کنی. به گفته آقای طباطبایی در المیزان «عُرِّرَ آيَات» را باید نصب العین گرفت، آیاتی که به دلیل دارا بودن ویژگی های برجسته محتوایی و بیانی، مرجعیت و جامعیت خاصی در تبیین آموزه های قرآنی یافته و به مرور از شهرت، فراوانی ارجاع و استناد در احادیث و اقوال مفسران برخوردار

شده اند. آیا به عنوان یک مسلمان مؤمن به دنبال آشنایی و کسب معرفت از این دسته آیات بوده ایم؟ آشنایی حداقلی با زبان عربی و اطلاع از این آیات درهای از معرفت را به روی مؤمن می‌گشاید که از هر باب آن درهای متعددی گشوده می‌شود. آموزش رسمی در تعلیم قرآن بسیار بد عمل کرده است. این آموزش را باید از تربیت خانوادگی به فرزندانمان شروع کنیم و قبل از آن خودمان آموزش ببینیم. اگر به جای صرف وقت درباره مکانیسم وحی که به دلیل از غیب بودن (هود ۴۹) به جایی نمی‌رسد به محتوای قرآن می‌پرداختیم انس بیشتری با قرآن پیدا می‌کردیم و استفاده بیشتری می‌بردیم. در این زمینه در بحث مستقل نقش قرآن در زندگی مؤمنانه جزئیات بیشتری مطرح خواهیم کرد.

ج. پاسخ کوتاه به پرسشهای باقیمانده: چرا دعاهای ما را اجابت نمی‌کند؟ اشاره کردم انتظارات ناجبایی در این زمینه داریم. دعاهایی که اجابتش به صلاحمان باشد قطعاً خدا اجابت می‌کند. و اگر اجابت به صلاحمان باشد شرایط استجاب را فراهم نکرده ایم، خالصانه خدا را نخوانده ایم یا گناهانی مرتکب شده ایم که مانع استجاب دعاست از قبیل تجاوز به حقوق مردم و بی‌توجهی به حقوق همسایه و یتیمان، و از همه مهمتر عدم توبه. چرا او را ولو با چشم دل نمی‌بینیم؟ چون چشم دلمان را باز نکرده ایم. خوابیم. بیدار نشده ایم. چشم‌هایمان را غبار گرفته است. چرا با او دل خوش نیستیم و افسرده و پژمرده هستیم؟ چون خانه دل را از اغیار پاک نکرده ایم و خود را تهذیب نکرده ایم. بنگرید به اظهارات زیبای سهروردی ([شرح رساله فی حقیقه العشق](#)، ۲۰ فروردین ۱۳۹۴). اگر دل پاک باشد او را می‌یابد و با او سرخوش می‌شود. چه باید بکنیم تا محضرش را درک کنیم؟ گناه نکنیم. واجبات را ترک نکنیم و مرتکب محرمات نشویم. با او رو راست باشیم مثل کف دست. نخواهیم کلاه سر خودمان و او بگذاریم.

نتیجه: مؤمن خدا را ناظر عالی و محبوب غایی خود می‌داند و از این طریق به قدرتی روحی دست می‌یابد که از هیچ

طریق دیگری تحصیل نمی شود. برای اینکه در عباداتمان به دیدار خدا نائل شویم و از آنها لذت ببریم باید رفع موانع کرده و روح و روانمان را تربیت کنیم. اگر افسرده و پژمرده ایم به این جهت است که مزه ایمان به خدا را نچشیده ایم.

بحث ایمان به خدا در جلسه بعد ادامه خواهد داشت.

سخنرانی مجازی به دعوت جمعی از دانشگاهیان ایرانی مقیم آمریکای شمالی

یکشنبه ۳۱ اکتبر ۲۰۲۱، ۹ آبان ۱۴۰۰



[kadivar.com](http://kadivar.com)

[/https://kadivar.com/19178](https://kadivar.com/19178)

[kadivar.mohsen59@gmail.com](mailto:kadivar.mohsen59@gmail.com)

تمام حقوق محفوظ است.

نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.